

من نمی توانم این کار از من ساخته نیست من چون سرباز بودم بمن گفتند که بیا بکن اینکار را. گفتم خیلی خوب، من در ستاد ارتش زحمت کشیدم چند سال. نمی گویم خوب کار کردم. ولی آنقدر کار کردم که اگر یک روزی قرار باشد از یک معبری که کشور مقتدری که همسایه ما هستش بیاید لاقلاً بتوانم چند روز جلویش را بگیرم با این ارتش. ولی من اینکاره نیستم و نمی توانم چنین کاری بکنم. و بهمین علت که نتوانسته بود این تقاضا را رد بکند زد به گریه.

سؤال : این شغل را خوانسته بود بهرحال .

آقای بهار : بله، بله. بهش گفتم پس بپنجهایم که می گویند که ارتشید خمینی، آیت اله از ما می پرسد این که درست گفتند این مسئله را درست فهمیدند که بلکه یک خورده از آن مود درش بیاورم دیدم نه خیر. بطوریکه این نشست ما اینقدر طول کشید که ناچار تلفن ها را وصل کردند و این طوری بعضی کرده بود که تلفن ها را حتی نمی توانست جواب بدهد و من گوشی را بر می داشتم و می گفتم چند دقیقه دیگر تلفن کنید. تیمسار نمی توانند الان در شرایطی نیستند که صحبت کنند با شما و اینها. خوب ملاحظه می فرمائید یک انتخاب این چوری نتیجه ای غیر از آن نمی تواند داشته باشد.

سؤال : ولی ایشان اگر آن سالها خوب کار کردند در ستاد ارتش. یعنی دقیقاً" به این نظر به اینصورت بنظر می آید که سرباز قوی بایستی می بودند که آن ارتش پانصد هزار نفری را مشکل نگهدارند. چطور شد که وقتی یک همچنین کاری را به ایشان دادند ایشان یکدفعه این ضعف را نشان دادند.

آقای بهار : میدانید انضباط در ارتش خودش یک مقداری کم می کند به گرداندن کارها. آنجا یک اطاعتی بایستی شما بکنید با اصطلاح کورکورانه. یک سرتیپ باید به یک سرلشگر احترام بگذارد. حالا ولو اینکه فهم آن سرتیپ بمراتب بیشتر از آن سرلشگر باشد. حالا این را من دیگر به مدارج پائین تر تسمی نمی دهم یک سروان ممکن است فهمش از یک سرلشگر بهتر باشد. ولی ناچار از اطاعت است. اما توی کار نخست وزیری که این مسئله مطرح نیست .

سؤال : این چطور شد که ایشان را انتخاب کردند. شما، خودی اینقدر گفتند.

آقای بهار : نه خیر. ایشان تا جایی که من خیر دارم. تا شب قبل از اینکه ایشان را بعنوان کاندیدای نخست وزیری معرفی بکنند به مجلس قرار بوده که او بیسی را معرفی بکنند. بعد تغییر رای دادند. حتی او را هم من از یک کسی از نزدیکان خود او بیسی که قرار بود توی همان کابینه سستی داشته باشد شنیدم و باز در همین کابینه هم آن باقی ماند. با اینکه یعنی بازم وزیر شد. وزیر نبود. ولی وزیر شد بازم و خود او بیسی هم به او گفته بود که اعلیحضرت منصرف شدند از معرفی من و قرار شده که فلاحی بشود ولی شما را بهرحال از وجودتان استفاده خواهند کرد ولی ایشان خوب یک همچنین آدمی را در یک چنین شرایطی آوردنش سر کار معلوم بود که نتیجه اش غیر از آنچه که شد نیست. بنابراین، این میسراند آن مطلبی را که عرض کردم که بعضی از اشخاص که در اطراف.

سؤال : آنوقت ایشان چطور پیش شما اینطور متاهلم شدند.

آقای بهار : با اینکه سالها بود من ندیده بودم. ایشان آن موقعی که فرمانده تیپ بود سرتیپ بود. من دیده بودم ایشان را.

سؤال : ایشان میخواست شما در حقیقت مجلس را محکم کنید.

آقای بهار : ببله. ایشان دلش میخواست که اگر من آنجا نفوذی دارم به زعم ایشان يك کاری بکنم که به ایشان مثلا" رای اعتماد بدهند و کمکش بکنم و فوقالعاده اصولا" پرت بود از قضایا. برای اینکه توی مجلس آمد، يك کسی همان موقع در مشهد يك تیراندازی شده بود در صحن حضرت رضا و گلوله رفته بود داخل حرم حتی خورده بود پیک جاشی و خراشی داده بود. يك یادداشتی ما تفهیم کرده بودیم که بدمیم بدولت، ایشان تصور کرده بود که این یادداشت استیضاح است. درحالیکه ایشان هنوز اصلا" نخست وزیر نشده بود رسما" که کسی استیضاحش بکنند و بلند شد و قهر کرد از جمله رفت پیرون، تا من رفتم به ایشان تفهیم کردم آقا یادداشت معنیش اینست، توی اطاق رئیس مجلس دوباره برگشت.

سؤال : آنوقت سر يك مسائلی که پیش آمد که از نظر قضائی هم تویش اما بود. مثل مثلا" تهیه آن لیستی که تهیه شده توسط مخالفین از افرادی که از مملکت پول خارج کرده بودند. و بدون اینکه این صحت و سقم این مسئله اثبات بشود. دولت آن افراد را ممنوع الخروج کرد. آقای نجفی که آن موقع وزیر دادگستری بود. در این مورد مثلا" کمیسیون دادگستری مجلس و خود شما چون آقای ازهاری را می شناختید هیچ نوع نظریه ای دادند به ایشان که این ...

آقای بهار : نه دیگر، توی کارهای اجرائی که مجلس دخالتی نداشت به آنسورت. دخالتی نداشت. این مسئله ای که هم پیش آمده بود آن صورت قیاد" پومیله يك عده از کارمندان بانک مرکزی تهیه شده بود. بودند افرادی آنجا که همیشه موافق و مخالف هست دیگر. آن صورت را تهیه کرده بودند و دادند. چه بسا خیلی افراد را هم اصولا" برداشتند توی همان صورت چاشنی کردند و فرستادند پیرون.

سؤال : شما وکیل ماندید تا سقوط رژیم تا آن آخر.

آقای بهار: من تقریبا" دیگر تا همان روزهای آخر بودم.

سؤال : زمان بختیار وکیل بودید.

آقای بهار : ببله، وکیل بودم و استعنا مثل بعضی از اشخاص دیگر که استعنا داده بودند در مجلس قرائت شده بود مال من قرائت نشده بود.

سؤال : ولی شما استعنا دادید.

آقای بهار : بله. من يك شرحی نوشتیم حتی در روزنامه خراسان هم در مشهد دادم چاپ کردند .

سؤال : خاطره‌ای از آن دوره دارید. که مسائلی که پیش می‌آمد در مجلس. وقتی بختیار نخست وزیر شد.

آقای بهار: من آقای بختیار را هم دورا دور فقط می شناختم و می داشتم که

سؤال : ولی مسائلی که بعداً مطرح شد. مثل مثلاً انحلال ساواک.

آقای بهار: بله. آنها که توی کمیسیون دادگستری مطرح بود. حتی از دور مجلس، چهار تا نماینده را از کمیسیون دادگستری مجلس شورا انتخاب کردند که اینها يك کمیسیون مشترك تشکیل بدهند با نمایندگان مجلس سنا برای انحلال ساواک و محاکمه وزراء. و در آن کمیسیون از چهار نفری که برای این کمیسیون مشترك در کمیسیون دادگستری انتخاب شدند باز یکیش خود من بودم. رفتیم آنجا نشستیم که این دستگاه را منحلش بکنند. و آنجا هم با کمال تأسف می بینید يك مسائلی پیش می‌آید که بازم برمی گردد بهمان اطرافیان ناچوری که بودند. به این معنی که در خود مجلس يك آقای متذکر شد که به آقای سپهبد مقدم که آیا شما این کارهایی را که گاهی اوقات صورت می گرفته بوسیله شؤدیگان شاه، گزارش می دادید به شاه یا نمی دادید. ایشان گفت ما گزارش می دادیم من الان می توانم بفرستم چند تا پرونده بیاورند که ما گزارش دادیم. خوب پرسیدند که خوب شما که گزارش دادید نتیجه چه شد. گفتند هیچ چیزی، ما چیزی اجرائی که نداشتیم، قدرت اجرائی که نداشتیم ما بعنوان چشم تشکیلات این گزارش را می دادیم بر آنها بود که اقدام بکنند. ولی اقدام نکردند و فرستاد دو تا سه تا پرونده مال والاحضرتها را آوردند که دیدیم بله گزارش را هم داده ولی اقدام نکردند.

سؤال : شما راجع به آقای دکتر بقائی می گفتید که با ایشان مباحثات مفصلی داشتید من می خواستم بپرسم چنین چیزهای تاریخی چون گذشته هم صحبت کردید روی اینکه دلیل اینکه ایشان از جبهه ملی کنار گرفتند و با مرحوم مصدق بهم زدند، چه بود.

آقای بهار: ایشان (مرحوم بقائی) يك مقداری مستبد الرأی بود اصولاً يك چیزی را وقتی که بيك صورتی می فهمید خیلی درآوردن از فکرش بیرون مشکل بود. و اگر بخاطر داشته باشید مصدق اگر از او بدتر نبود بهیچوجه بهتر نبود. گفتیم اگر بيك چیزی توی مغزش می رفت دیگر بیرون آوردنش مشکل بود. این بود طبعاً نتوانستند به این همکاری ادامه بدهند. به این همکاری نتوانستند ادامه بدهند.

سؤال : ولی این بهیچوجه مطرح نشد که سر چه مسئله خاصی بود. آیا يك نکته خاصی راجع به تفکر یا اعمال دکتر مصدق یا سیاستهایشان بود. که ایشان بطور اخص به آن مخالفتی داشتند.

آقای بهار : بله. آنکه بعضی از نکات را متذکر میشد يك کتابی هم يك کسی که بنظر من قاعدتاً باید از شؤدیگان خود ایشان باشد نوشته بود. که آن کتاب را تأیید می کرد. و بعد هم ما فهمیدیم که آن از

کسانی بوده که خیلی نزدیک بوده به دکتر بقاشی . کتابی حسن آیت نوشته بعنوان چهره واقعی دکتر مصدق، مصدق السلطنه و پشت جلدش هم باصطلاح نوشته‌ای را چاپ کرده که می خوانسته بگوید که دکتر مصدق فرامامون بوده و توی این کتاب هم داستانهایی راجع به همین چریان و پیوستنش و فلان این حرفها آیت نوشته که دکتر بقاشی آنها تأیید می کرد. اختلافش هم می گفت که من چنین استنباه! کردم که یک کارهایی را این خودش تصمیم نمی گیرد.

سؤال : نگفتند چطور به این نتیجه رسیده بودند.

آقای بهار : رویش نمیشد که بگوید کس دیگری یا دولت دیگری یا فغانی ممکن است که در این تصمیم گیریها دخالت داشته باشد. ایشان به صراحت این مسئله را نمی گفت. ولی معتقد بود که خود او بعضی از تصمیمات را نمی گرفته. ولی آنچه که ما از حرفهایش بطور کلی فهمیدیم این بود که معتقد بود که همیشه دیگران معتقد بودند ایشان مستبدالرأی و قبول نمی کرده حرف دکتر مصدق را. ایشان می خواست بگوید که مرحوم دکتر مصدق یک آدم مستبدالرأی بود و یک چیزهایی را که می گفت هرچه که ما می گفتیم که اینطور نیست یا خلافش را می گفتیم نمی پذیرفت. و به این مشامبت من مصلحت دیدم که بیایم کنار و دیگر به همکاری ادامه ندهم .

سؤال : در این دوران قبل از انقلاب این صحبت پیش آمد که بلکه دکتر بقاشی نخست وزیر بشود شما اطلاعی در این مورد داشتید یا نه.

آقای بهار : بله، دکتر بقاشی خودش این را تعریف کرد که به اش تکلیف هم کردند که تو بیا نخست وزیر بشو.

سؤال : ایشان قبول کرده بودند.

آقای بهار : ایشان می گفت که من قبول نکردم. و گفتم که دیر شده و من کاری نمی توانم بکنم . این حرفی بود که خودش میزد و حتی مطالبی را که گفته بود من توی این کتابی که یکی باز از علاقمندان به ایشان منتشر کرده ولی خوب خیلی چیزهای دیگر هم درش نوشته که من زیاد موافق بهش نیستم و عقیده ندارم او هم همان مطالبی را که نوشته از قول دکتر بقاشی خود دکتر بقاشی هم همان حرفها را میزند.

سؤال : چه کتابی است.

آقای بهار : همان کتاب ویت نس که چیژ نوشته بود.

سؤال : آقای رفیع زاده .

آقای بهار : آقای رفیع زاده نوشته. این هم از کسانی بوده که توی آن حزب ابتداء فعالیت سیاسی اش را

توی آن حزب شروع کرده بود.

سؤال : آقای رفیع زاده توی حزب زحمتکشان بوده است.

آقای بهار : بله، خودش نوشته توی

سؤال : از چشایعالی می خواستم بپرسم، اگر خاطره ای یا نظریاتی راجع به دوران نخست وزیری دکتر آموزگار دارید چون فرمودید که ایشان را می شناختید از قدیم الایام بفرمائید.

آقای بهار : والا آقای دکتر آموزگار را از موقعی که ایشان رئیس اداره مهندسی بهداشت بود توی اصل چهار درحقیقت آن زمان از آن موقع من ایشان را دورا دور و بعد هم نزدیک، کاملا" می شناسم و وقتی هم که وزیر بودند بازم ایشان را.

سؤال : نظرتان راجع به کار ایشان و فعالیت ایشان بخصوص در دوران نخست وزیری شان یا نظریات مجلس راجع به ایشان را بفرمائید.

آقای بهار : دکتر آموزگار بدون تردید یک آدم فعال و زحمتکش و علاقمندی بود و بازم اگر که باصطلاح کسی بخواهد به ایشان ابرادی بگیرد این است که یک تکنوکرات ایشان بود و شاید در امور سیاسی متبحر و تخصص و مایه را به آن صورت نداشته باشد ولی دراینکه یک آدم با حسن نیتی بود من شخصا" تردیدی ندارم.

سؤال : در دوره ای که ایشان نخست وزیر بود چه فرقی شد در رابطه مجلس و دولت و یا مقدار تأشیری که مجلس در سیاست های دولت داشت.

آقای بهار : این یک نزدیک به یکسال که ایشان به اصطلاح در سمت نخست وزیری بود تغییر خیلی زیادی تا جایی که من بخاطر دارم حاصل نشد مهمترین تغییری که می شود گفتش و اشکست رویش گذاشت مسئله قطع پولی بودش که به جامعه روحانیت داده می شد.

سؤال : آن از بودجه خصوصی نخست وزیر بود یا از بودجه دولت به آخوندها داده می شد.

آقای بهار : والا میدانشید که اینها از موقوفات یک مقداری بهشان داده می شد و در نخست وزیری هم یک بودجه خاصی برای اینها وجود داشت.

سؤال : هر دو این ها قطع شد. یعنی هم پولی که از موقوفات به اینها داده می شد، هم پولی که نخست وزیری میداد.

آقای بهار : به نظر من تاجایی که من مصلح هستم مال اوقافش به طریق معینی مسلماً قطع شد چون معاون نخست وزیری ای که ایشان داشت اوقات را هم سرپرستی می کرد آقای فرشچی بود. که همیشه هر جا آقای آموزگار سستی داشت ایشان را هم با خودش می برد. وزارت کشور بود ایشان معاونش بود. وزارت دارایی بود ایشان پاماش کار می کرد. و آنجا هم که رفت ایشان بود. ولی مال نخست وزیری را چون احتمالاً بودجه ای خودش در اختیار خودشان بود ممکن بوده که به اینها بعضی ها می دادند، بعضی ها نمی دادند، ولی من شنیدم که همان مال نخست وزیری را هم قطع کرده بودند چون رقم عمده ای که در بودجه نخست وزیری بود همین کمکها بود ممکنه که آن را هم قطع کرده باشند.

سوال : ولی از نقطه نظر مسائل مربوط به قانون گذاری مجلس کماکان همان نفوذ و آزادی عمل را داشت یعنی دولت هیچ. فرض کنید فشار بیشتر یا تغییری در سیاستش شد مجلس و نقش آن .

آقای بهار : خیر ببینید من همانطور که خدمت شما عرض کردم ممکن است که این مطالبی را که من راجع به مجلس و نحوه گفتار نمایندگان شنیده بودم دیگران هم شنیده باشند و آنها رویشان اثر گذاشته باشد خودشان نیامده باشند چیز مطالبی را بگویند. ولی من آنچه را بنظرم رسید رفتم گفتم هیچکس هم بمن هیچی نگفت. هیچکس هم بمن ایراد نکرد که چرا چنین مطالبی را عنوان کردی .

سوال : خیلی ممنون.

آقای بهار : خواهش می کنم .

سوال : جناب آقای بهار اجازه بفرمائید که ما دنبال آن خاطراتی را که آخر تیپ پیش تمام شد بگیریم . شما یک خاطراتی در مورد دوران حکومت نظامی که آن موقع خودتان در مجلس تشریف داشتید گفتید راجع به ملاقاتتان با تیمسار ازهری شما یک ملاقات دیگری یا دیگر افراد سرشناس حکومت نظامی داشتید مثل قره باغی یا دیگران.

آقای بهار : ملاقاتی که اختصاصاً بین من و اینها انجام گرفته باشد ضرورتی نداشت که انجام بشود. ولی در مجلس برخوردهایی با بعضی از این آقایان من جمله همین آقای قره باغی که اسم پردید یک روزی پیش آمد بخاطر اینکه ایشان وزیر کشور بود و از مشهد بهما تلفنی اطلاع دادند که در داخل حرم حضرت رضا و توی صحن تیراندازی شده و حتی یکی دوتا گلوله داخل خود حرم شده و خورده به کاشی های اطراف حرم. ما ناچار به حکم وظیفه ای که داشتیم یک یادداشتی به دولت دادیم. یادداشت از لحاظ آئین نامه مجلس شورای ملی در آن زمان کمترین اقدامی است که یک وکیل میتواند باصطلاح در مجلس بکند. ما این یادداشت را که دادیم آقای ازهری بخاطر اینکه تا آن وقت هیچوقت به مسائل پارلمانی آشنا نبود پرآشفت قهر کرد و بلند شد از مجلس رفت بیرون. رفت توی اطاق آقای رئیس مجلس که در آن موقع آقای مرحوم دکتر سعید بود . رفت آنجا چون با کسی هم که یادداشت داده بود ما مشهدی ما بودیم من بودم و آقای شهرستانی بود و سه و چهار تا نماینده دیگر مشهد که یکی ایشان مرحوم شده آقای محمود ضیائی، دکتر محمود ضیائی بود، آقای پروفیسور یغمائی بود.

سؤال : آنوقت این بدلیل یادداشت شما اصلا" نخست وزیر را خواستند به مجلس بیاينکه ایشان ...

آقای بهار : نه خیر، ایشان تازه آئروز آمده بود برای رای اعتماد هنوز رای اعتماد هم از مجلس نگرفته بود. آن ملاقاتی هم که با من انجام داد باصلاح بمنظور این بود که در مجلس زمینه دستش باشد بچیند بهش رای اعتماد میدهند، نمیدهند و ضمناً دیده باشد بعضی ما را که زمینه را آماده بکنند که بهش رای اعتماد داده بشود برای همین آمده بود هنوز رای اعتماد نداده وقتی ما این یادداشت را دادیم این پرآشفت گفت من هنوز هیچ کاره نشده اینها علیه من استیضاح کردند درحالیکه نمی دانست که یادداشت یا استیضاح فرق دارد. بله بعد توی آن اطاق رفتیم آنجا که ما بهش بگوئیم که یادداشت چیز دیگر است، استیضاح چیز دیگر است حالیش بکنیم. آقای قره باغی وزیر کشور بود درشان او بود که این اطلاع را داشته باشد که در مشهد چه اتفاقی افتاده است از طریق استاندارش. گفت نه خیر همچین چیزی نیست به من گزارشی که دادم در خارج، اولاً" سخن حضرت رضا بوده است و آنجا نبوده و بعد هم يك عده افرادی جمع شده بودند سر و صدائی راه انداخته بودند این کار شده درحالیکه آنچه که ما اطلاع داشتیم این بود که يك عده ای از مجلس ترحیم خارج شده بودند و چون وقتی مجلس ختم تمام میشود همه يك دفعه می آیند بیرون. يك جمعیتی درست شده بود يك عده بخاطر متفرق کردن اینها بتصور اینکه اینها جمع شدند منظوری دارند یا بقصد تظاهرات هست و اینها میخواهند اینها رامتفرق بکنند تیراندازی می کنند و حتی دنبال اینها می کنند اینها میروند وارد حرم میشوند سربازان هم دنبالشان میروند و تیراندازی میکنند و آثار این گلوله ها حتی روی کاشیهای توی حرم بود و من این را اطلاع موثق از داخل خود آستان قدس داشتیم. ایشان مکرر شد گفتیم آقا اینکه کاری ندارد تو مگر بوسیله استاندار يك چنین اطلاعی را کمب شکردی. گفت چرا. گفتیم این اطلاع را من هم توسط ایشان و کسی که نزدیکترین فردی به ایشان هست کمب کردم. آقای حاج علیزاده. تلفن کن الان در حضور آقایان وزراء دیگر و آقای نخست وزیر و سؤال کن ایشان بلند شد رفت که تلفن کند من دیدم که صفر ۱۵ را که کد مشهد هست دارد می گیرد که تلفن استانداری یا مثلاً" تلفن دارالتولیه را بگیرد ومدتی طول کشید دیدم نتوانست بعد به آقای ازهاری گفتیم که این آقای وزیر کشورتان هنوز نمیدانند که استاندار و نایب التولیه خراسان تلفن مستقیم شش رقمی یکی از محلات تهران را در مشهد دارد و اصلاً" احتیاج به اینکه کد بگیرند ندارد. تلفن را از دستش گرفتیم تیمسار عزیزی را گرفتیم قبل ازاینکه خود صحبت بکنم دادم به آقای قرهباغی گفتیم حالا این آقای استاندار شما از ایشان سؤال کن. بعد سؤال کرد و دید که بهمان صورتی است که ما عنوان کردیم آمد و آقای ازهاری از ایشان خواستش که از آقای بهار معذرت بخواه بخاطر این کاری که کردی منم چون آقای ازهاری یادداشت را ما همه نوشته بودیم ولی آقای محمد شهرستانی خوانده بودند توی مجلس و این تندی را که آقای ازهاری کرد درحقیقت نسبت به ایشان بود منم از ایشان خواستیم شما هم آقای نخست وزیر از آقای شهرستانی معذرت بخواهید برای اینکه شما هم اشتباه کردید که بلند شدید آمدید بیرون پرآشفتید بی جهت. ایشان هم بلند شد و معذرت خواست و به این ترتیب مسئله تمام شد. آنجا آقای قره باغی چون خیلی بازم حرفهای آقای عزیزی را تحریف میکرد يك مشاخره لفظی قبل از آن معذرت خواهی بین ما پیش آمده بود و آن این بود که ایشان می گفت که شما اطلاعاتتان صحیح نیست من که دارم می گویم صحیح می گویم وقتی که دیدم تلفن نتوانست بگیرد خودم گرفتیم تلفن را دادم دستش، متوجه شد که نه من اطلاع از طریق خود تیمسار عزیزی بوده آمد معذرت خواست، گفتیم والله من فقط متاسفم برای مملکت که وزیر کشور شما هستیید و واقعا" هم این تاسف را دارم الان هم این تاسف را برای چریان انقلاب دارم که باز

رئیس ستاد ارتش يك آدمی مثل قره باغی بوده و بعد هم دیدیم که چطور آدمی بود.

سؤال : به نظر شما بچه دلیلی، پایه قدرت قره باغی از کجا می‌آمد، اگر به این وضوح بود که قابلیت انجام امور را ندارد.

آقای بهار : میدانید این را اولاً آنچه که در خارج شایع بود، در بین مردم شایع بود. این بود که این هم‌دوره بوده با اعلیحضرت و به این مناسبت بهش التفاتی داشتند بهش سمتهائی دادند بعد هم از نظر من گاهی اوقات، گاهی اوقات نمی گویم همیشه اوقات، گاهی اوقات خود بی کمایستی يك پواستی است برای اینکه به آدم يك کارهائی را ارجاع بکنند، يك کارهای بزرگ را ارجاع بکنند در بعضی از رژیمها ملاحظه کردیم. آقای ازهاری نخست وزیرش. این هم رئیس ستادش.

سؤال : در دوره حکومت نظامی البته قبل از روی کار آمدن آقای ازهاری در مشهد يك مقداری از برخورد هائی که بین ارتش و مردم شد و خیلی فجیع تر از بعضی از برخوردهائی که در تهران شد که بعضی می گفتند که به تحریک آیت الله شیرازی بود، بعضی ها می گفتند بخاطر این بود که شاید در آنجا افغانه و عوامل ایلاتی اینها خیلی بیشتر بودند و يك مقداری خونریزی بیشتر کردند شاید از مردم شهری پرنسی آمد شما هیچ نظر خاصی راجع به آن دوره زد و برخوردهائی بین مردم و ارتش دارید در مشهد، علش یا ...

آقای بهار : من خیلی بطور باصلاح خلاصه ولی بطور منجز بشما بگویم که من صد درصد آنچه که در مشهد بخصوص انجام گرفته تا حدودی می توانم صحت و سقمش را تأیید یا تکذیب بکنم. همش را ایرانیها و خود مشهدی ها مرتکب شدند برای اینکه ما يك چیزهائی آنجا دیدیم در جریان این زد و خوردها که هیچ کدامش کار يك ایرانی نبود. مثلاً بطرز فجیعی چند تا پاسپان را آویزان کرده بودند دم میدان مجسمه. میدان شاه معروف بود. آنجا آویزان کرده بودند و بعد این را مثلاً شکمش را دریده بودند امعاء و احشاءش را ریخته بودند بیرون. یا يك عده کارمندان اداره فرض کنید آگاهی را همین معامله را با ایشان کرده بودند. یا از همه فجیع تر يك افسر رانتمائی خیلی هم آدم نجیب، زشش که حامله بوده، برای باصلاح زایمان برده بودش به بیمارستان شاهرضا آمده بود بپاید برود توی بیمارستان به عیادت زشش که برای زایمان آنجا بستری بوده یکدفعه ریختند چشمایش را با پیچ گوشتی مثلاً درآورده بودند این بیچاره را. اینها هیچکدامش يك کارهائی که من بتوانم به این مشهدیها نسبت بدهم مطلقاً نیست. من شخصاً تعداد زیادی از چریکهای فلسطینی که عرب زبان بودند و اصلاً هم فارسی بلد نبودند هم توی تهران دیدم و محل استقرارشان را تصادفی پیدا کردم یعنی تصادفی به محل استقرارشان برخورددم هم در مشهد دیدم و بعد هم معلوم شد که این نظر من صد درصد صحیح بوده و درست فهمیدم بدلیل اینکه در مشهد بعد از تعدادی از تیرباران هائی که همان اول انجام شد بعضی از پاسدارها حاضر نشده بودند که بروند برای باصلاح بعنوان چوخه اعدام بروند و اشخاص را تیرباران کنند و يك عده از همین فلسطینیها را در يك ساختمانی در مشهد مستقر کرده بودند و خیلی هم محافظت میکردند آنجا را و خود اطلاقاً هم طوری بودش که پنجره‌هایش رو به خیابان بود اینها را هم رویش پرده هائی زده بودند که از بیرون پهیچوجه معلوم نشود وقت سحر می رفتند اینها را برمی داشتند و می بردند که مراسم اعدام این حرفها را پوسیده اینها اجرا

بکنند. و آن کارها هم هیچکدامش کار خود مشهدی‌ها نبود. بدلیل اینکه شما اگر بعد از همین جریان که اتفاق افتاده يك خشونت هائی که اتفاق افتاد يك کارهائی که در بیمارستان شاهرضا اتفاق افتاد بعدها کاملاً مسلم شد که از عوامل به اصلاح غیرمشهدی که عموماً "بئذکر من همین فلسطینی‌ها بودند درش دخالت داشتند و البته نمیتوانم بگویم که هیچ ایرانی درش دخالت نداشت بهرحال راهنمائى آنها می‌کردند با کمال تأسف من از پزشکان بیمارستان شاهرضا اشخاصی را دیدم که عضو سایر دستجات بودند حتی عضو جبهه ملی و در خارج از کشور اینها را دیدم چون بافاصله بعد از انقلاب ریختند و زندگی خود آنها را هم بهم زدند دفاتر آنها را بهم زدند و حتی اینها ناچار شدند که کشور را ترک کنند بپایند در خارج. و من خارج که آنها را دیدم بعضی‌هایشان خیلی اظهار ندامت و پشیمانی می‌کردند و خودشان بدون اینکه طرف سوءال و مخاطب کسی قرار بگیرند خودشان گفتند که بله ما توی سُرنگ خون می‌کردیم می‌پاشیدیم به در و دیوار.

سؤال : که بگویند که.....

آقای بهار : که بگویند که اینجا تیراندازی شده، اشخاصی را اینجا کُشتند و این خون آشفست. خود آنها پزشکان بیمارستان شاهرضا که با کمال تأسف جزو کادر آموزشی دانشکده پزشکی مشهد هم بودند.

سؤال : ولی در آن موقعی که شما می‌گوئید زمان انقلاب که این فجایع در مشهد میشد حکومت نظامی سعی نکرد که اوضاع بکنند که اینها عوامل غیر ایرانی اند. یا دلیل این فجایع در مشهد چه بوده.

آقای بهار : حکومت نظامی بهیچوجه به آنصورتی که حکومت نظامی وظیفه داشت عمل نکند. به آنصورت عمل نکرد. حالا این مجاز نکرده بودند اینها را. یا اینکه خود اینها افرادی بودند که دلشان نمی‌خواست که واقعا شدت عمل نشان بدهند. آن را من نمی‌توانم بطور قاطع بگویم ولی تا حدودی چون يك چیزی را خودم با گوشم شنیدم میدانم اینها مجاز نبودند به تیراندازی و شدت عمل.

سؤال : توضیح بدهید در این مورد.

آقای بهار : ۶ روز يك فرماده لشگری را فرستادند به مشهد به نام آقای سرلشگر میرهادی. این میرهادی آمد مثل اینکه حالش این حرفها نبود. و يك ریژه شدت عمل نشان داد که اصلاً يك پرته دیگر توی خیابان پَر نمی‌زد. هیچکس نمی‌آمد. يك شکت‌ای را که فرمودید چون آیت الله شیرازی مرحوم شده و بقول معروف نیمتتش که خودش از اتهامی که بهش نسبت میدهند دفاع بکند. ولی من کاملاً وارد هستم بهتر است که بگویم که این رفع شبهه هم بشود. اینکه سؤال فرمودید که آیت الله شیرازی یا آیت الله قمی در این چیزها دخالت داشته مطلقاً. آیت الله شیرازی و آیت الله قمی هیچوقت مردم را تشویق و ترغیب به این که بروند برادر کُشی بکنند بهیچوجه نمی‌کردند. و حتی در تسکین به اصلاح مرده‌ی که حرارتی بخرج می‌دادند و فلان و این حرفها و آرام کردنشان خیلی هم رُل مهمی داشتند. و يك موردش را من باز برای شما تعریف می‌کنم. آن این بود که يك افسری را که با کمال تأسف الان اسمش یادم نیست. يك افسری را که افسر تانک هم بود. زدند جلوی در استانداری با تبر کُشتند مردم. و يك عده سرباز اینها را دستگیر کردند و آوردند توی استانداری توی اطاق اینها را زندانی کردند.

سؤال : این پیش از انقلاب است یا بعد از انقلاب.

آقای بهار : نه خیر. توی انقلاب و در جریان آن است. بعد این سرپاها را که حدود ۲۱ یا ۲۲ نفر بودند. اینها را کردند توی یک فولکس واگن استیشن که برعکس اسم آن آقا که یادم نیست شماره فولکس واگن هم حتی یادم است ۱۲۲۷۲ بود. این توی این فولکس واگن استیشن این ۲۲.۲۱ سرپا را کردند و برداشتند اینها را. اسلحه هاشان را هم گرفتند و بردند مثل آیت الله شیرازی. بردند مثل آیت الله شیرازی. فرمانده لشکر سرلشکر یزدجردی بود. من نشسته بودم توی اتاق تیمار عژیزی که استنادار و شایب التولیه خراسان بودند آن موقع. این آقا تلفن کرد که اینها سرپاهای مرا برداشتند و بردند اسلحه هاشان را برداشتند و بردند و فلان افسر را کُشتند من اگر اینها سرپاهایمان را آزاد نکنند و تفنگها را پس ندهند، من با تانگ خانه‌های این دو تا آیت الله‌ها را با خاک امروز یکسان می‌کنم. و بحرف هیچ مقامی دیگر گوش نمی‌کنم. و چون یک آدمی بود که خیلی خیلی علاقه‌مند بود به اینکه کارش را خوب انجام بدهد. و دلش هم می‌خواست شدت عمل نشان بدهد. ولی حالا مجاز بود، یا نبودش را عرض کردم من نمی‌دانم. تا جایی که اطلاع شخصی خود من حکم می‌کند اینست که مجاز نبود. وقتی که این را گفت من تلفن کردم خودم شخصا" تلفن کردم بمنزل آیت الله شیرازی و با پسرشان آقای آسید محمد علی شیرازی آیت الله زاده صحبت کردم و گفتم که یک همچنین چیزی میگویند. آیا این سرپاها را آورده‌اند آنجا و تفنگهایشان را. گفت یک چند تا سرپاها را پله آوردند اینجا. ولی از تفنگها هر ۲۲ تاش اینجا نیست. چند تاش اینجاست چند تاش هم در بیت آقای قمی است. اصطلاحی بود که ایشان پکار برد. من گفتم اگر ممکن است اینها را پس بدهید سرپاها را آزاد کنید آن بیچاره‌ها چه گناهی کرده‌اند. فلان اینها. ایشان گفت خیلی خوب من با آقا صحبت میکنم و صحبت کرد و سرپاها را ول کردند.

سؤال : شما به ایشان گفتید که تیمار عژیزی یک همچین تهدیدی کرد.

آقای بهار : عژیزی نکرد. یزدجردی کرد. اصولا" استنادارها امنیت شهرها را امنیت استانها به فرماندهان لشکر یعنی به ارتش واگذار شده بود و بهیچوجه استنادارها دخالتی در برقراری نظام در این دوران نداشتند.

سؤال : فقط براین بود که آقای قمی فقط به آقای آیت الله زاده شیرازی فقط بصراف اینکه شما توصیه کردید آزاد کردند یا از تهدید.

آقای بهار : نه. من توصیه را طوری کردم که مصلحت در این است که این شخص ممکن است یک وقتی یک کاری بکند که اسباب ناراحتی و پشیمانی بشود و فلان اینها. ایشان هم میدانست که من بیجا بهش چیزی را نمی‌گویم و بلافاصله آن سرپاها را دستور داد آزاد کردند و تعداد تفنگ هم که منزل ایشان بود پس داد. ولی چهار تا گروهان و استوار درجه دار را که نگهداشته بودند، جزو آنها بودند، اینها را نگهداشتند و بمن گفت که خود آقای آیت الله زاده گفت من اگر اینها را الان ول کنم یک عده دم درب خانه ما هستند و ممکن است به اینها صدمه بزنند. اینها باشند بعدا" اینها را ولشان می‌کنیم. یک کمی

بگذرد خلوت بشود فدان اینها. که با کمال تأسف بعد اطلاع پیدا کردم موقعیکه اینها را میآوردند پیرون هر چهار تا را میکشند.

سؤال : مردمی که پیرون بودند.

آقای بهار : بله، حالا مردم میکشند یا باز همانهای که عرض کردم میکشند اوش را من شمیداشم چیزی بگویم.

سؤال : و شما داشتید راجح به سرلشگر میزهای می فرمودید که روز اول خیلی سخت گرفتند و موثر واقع شد بعد آن وقت چطور شد.

آقای بهار : ایشان را عوض کردند. بخاطر همین که این شدت عمل را نشان داده بود و نظم را برقرار کرده بود. بخاطر آن شدت عملش پادفصله عوض کردند و آمد به تهران. و بعد از او آقای یزدجردی آمدند.

سؤال : شما ضمناً داشتید يك خاطره‌ای راجح به آن پائین آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت در مشهد می گفتید.

آقای بهار : بله، بله، همانطور که گفتم من نظر به روایلی که با تیمسار سپهبد امیر عژیزی داشتیم که آن موقع استاندار و نایب التولیه شده بودند برای بار دوم. خدمت ایشان بودم و ششسته بودم توی دفترشان که این تلفن را فرماده لشگر کرد و گفت که بله، من اگر که اینها اسلحه‌هایمان را ندهند و سرپاها را آزاد نکنند میروم با تانک خانه این آیت الله را زیر و رو می کنم و بعد هم من آن تلفن را کردم این منتفی شد. بعد از يك ساعتی که گذشت دو مرتبه ایشان تلفن کرد و. به تیمسار عژیزی اطلاع داد که تیمسار دارند مجسمه‌ها را می آورند پائین ما چه بکنیم. تیمسار هم به ایشان گفتش که مسئله امنیت بخود شما ما مربوط است بمن که چیزی نگفتمند من وظیفه‌ای ندارم. و این دفعه هم که شما تلفن کردید من از این کسی که اینجا بود خواهش کردم و تلفن کرد تشنگها را دادند و سرپاها را آزاد کردند. و این را من همینطور کردم والا من وظیفه‌ای ندارم شما خودتان بهترترتیبی که میدانشید عمل کنید اگر لازم است کمپ اجازه کنید، اگر لازم است استفسار کنید از تهران، که چه بکنید از آنها پرسید چرا از من می پرسید. ایشان خواهش کرد که من استدعا می کنم که شما این کار را بکنید چون يك شیخوخیتی برای تیمسار عژیزی قائل بودند گفتند که ما خواهش می کنیم که شما اگر ممکن است این کمپ تکلیف را بکنید. ایشان تلفن کرد به تهران به ارتشبد اوپسی که آن وقت باصلاح فرماندار نظامی بود و فرماده شیروی زمینی هم بود. به ایشان تلفن کرد که از ارتشبد اوپسی سؤال کند و از او پرسد که چه بکنند دارند مجسمه‌ها را می آورند پائین. ارتشبد اوپسی هم گفتش که اعلیحضرت اجازه نمیدهند که ما تیراندازی بکنیم. و من کاری نمیتوانم بکنم. حالا شما این تلفن را می کنید اجازه بدهید که من از خود ایشان سؤال بکنم و بشما جواب بدهم. تلفنی شروع کرد با تلفن دیگری با اعلیحضرت صحبت کردن موقعی که خود اعلیحضرت گوشی را برداشتند که با تیمسار عژیزی صحبت بکنند من توی صندلی که ششسته

بودم يك تلفن روی میز باصطلاح شخص ثایب التولیه و استنادار بود. يك تلفن هم کنار دستشان آن پائین. که اگر مهمانی باشد، روی میز پیشینند. ایشان خودش بمن اشاره کرد که آن گوشی را بردار. من گوشی را برداشتم. دیدم که شخص شاه با تیمسار عزیزى که دارند صحبت می کنند می گویند که تیمسار مگر این مجسمهها را روزی که گذاشتند من از مردم خواستم که بگذارند. خود مردم گذاشتند حالا هم دلشان میخواهد بردارند. بهیچوجه به ایشان تیراندازی نکنید و باصطلاح مزاحمتی برایشان ایجاد نکنید خودشان بیکروزی دلشان خواسته گذاشتهاند حالا هم دلشان میخواهد بردارند من بهیچوجه راضی نیستم به این مناسبت تیراندازی بشود. این مطلب را من آنجا از ایشان شنیدم و بعد مکالمه تلفنی تمام شد. چند وقتی از این جریان گذشت انقلاب انجام گرفت. این کتاب پاسخ به تاریخ شاه رسید به ایران ترجمه فارسی اش. یکی از دوستان آقای زمتاب فرد این کتاب را يك روزی آورد داد بمن که منم بخوانم. گفت من این کتاب را دارم، گفتم من دلم می خواهد ببینم من این کتاب را که گرفتم گفتم که من دو سه مطلب را شخما" شاهد و ناظر بودم. من ببینم توی این خاطرات این چیزها را اگر نوشته باشند معلوم میشود که در بقیه مطالب همینطوری که نوشتند نهایت صداقت بخرچ داده شده. اما اگر این چیزهایی را که من دیدم با گوش خودم شنیدم تحریف شده باشد یا بصورت دیگر عنوان شده باشد معلوم میشود که نه، صداقتی در گفتار بخرچ داده شده توی نوشتن این مطالب. اتفاقاً" برحسب تصادف همینطوری که کتاب را پاژ کردم هیچ پیام نمیروود همان صفحه ای آمد که نوشته بود. استنادار خراسان تلفنی از ما استفسار کرد کسب و تکلیف کرد که دارند مجسمهها را می آورند پائین و من چه بکنم. من دستور دادم که بهیچوجه بمردم تیراندازی نکنید و همانجا گفتیم حالا البته مطالب دیگری هم هست که کتاب را وقتی بخوانم برایتان می گویم ولی این يك مورد را من برایشان قبالا" هم گفته بودم همه شان می دانستند. آن اشخاصی که آنجا شسته بودند. و بله، این مطلب هم خاطره ای است که ما از جریان حکومت و نظامی و استقرارش در مشهد داریم.

سؤال : در اواخر حکومت نظامی افرادی مثل تیمسار ازهاری و قره باغی و مقدم و اینها با وکلاء مجلس تماس داشتند.

آقای بهار : بله، بخاطر اینکه لایحه ای در مجلس آورده شده بود برای انحلال ساواک و محاکمه وزراء که این هر دو لایحه در کمیسیون دادگستری مطرح بود. و منم به اعتبار شغل و حرفه ای که داشتیم هم توی کمیسیون دادگستری بودم. به اعتبار وکیل دادگستری بودن هم در کمیسیون کشاورزی بودم به اعتبار کشاورز بودن. این بود که در کمیسیون دادگستری که مطرح بود، ناچار بود که رئیس ساواک و سایر مقامات انتظامی کشور که قرار بود که قسمتی از وظایف ساواک به آنها محول بشود. اگر ساواک را منحل بکنند چهپور بودند که در این جلسات کمیسیون دادگستری حضور پیدا کنند. در آن جلسات مرتب آقای مقدم می آمد و شرکت میکرد که پاسخگوی سوالات نمایندگان باشد و سایر مقامات انتظامی هم فرمانده ژاندارمری، رئیس شهرپائی، اینها هم در جلسات حضور پیدا می کردند که آن قسمت از وظایفی که احتمالاً در صورت انحلال ساواک پایستی انجامش بیکی از این ادارات واگذار بشود حضور داشته باشند و اگر لازم باشد توضیحی از طرف آنها برای نمایندهها داده شود. این بود که آقای مقدم را هم آنجا کرارا" من توی آن کمیسیون دادگستری می دیدم، می دیدم و گاهی اوقات هم می پرسیدم که شما از مشهد چه خبر دارید از کجا چه خبر دارید. در یکی از این روزها ایشان از من پرسید که کمائی که در مشهد باصطلاح

آیا این صحیح است، بیشتر بشنود می‌آید که سوءالهایی که در رابطه با مقدم سر این مسائل می‌آید چطور. آینده دستگاه امنیتی.

آقای بهار : این نوع کنجکاوی، همیشه چطور که باصطلاح عنوان نرمودید همچین چیزی بود. این کنجکاوی کاملاً پوشوح دیده میشد توی کمیسیون. و بیشتر سوءالات راجع به بعضی از مقامات دولتی بود. مقامات درباری بود. که از ایشان سوءال می کردند آقای مقدم که آیا يك چنین مطالبی که هست شما که رئیس يك چنین تشکیلاتی هستید آیا اینها را گزارش میدادید. ما میخواهیم بدانیم که شاه واقعا از این جور چیزها اطلاع داشت و کاری نمیکرد یا اطلاع نداشت. ایشان برای اینکه اثبات بکنند که ما وظیفه ساواک و وظیفه خودش را انجام داده گفتش شما هر پرونده هرکسی را که میخواهید بگوئید من الان تلفن کنم بردارند بیاورند. خودم هم شروع و موکول به فردا هم شکتم که توهمی ایجاد کند، که ما در طرف این يك ساعت کاری کردیم. چند نفر خیلی مسر شدند که پرونده یکی دو تا از چیزهای وابستگان دربار را. یعنی خاندان سلطنتی را بیاورید ببینیم که شما گزارش کردید راجع بکارهای اینها یا نه. اینهم بلافاصله از همانجا تلفن کرد و ۲ و ۲ تا پرونده آوردند و پرونده را در اختیار نماینده ما گذاشت. و دیدند که اینها گزارش کردند بعضی از مطالبی را که بایستی که گزارش می کردند. و وقتی گفتند خوب نتیجه چی. گفت که ما دستگاه اجرائی نیستیم. ما بمنزله چشم عمل می کنیم. ما این گزارش را می دهیم بعد دیگر اینکه اجرائش بکنند، ترتیب اثر به گزارش ما بدهند، برایشان حجت باشد یا نباشد. آنگاه دیگر بما مربوط نیست. ما گزارش دادیم حضور اعلیحضرت اینکه دستوری بدهند که کاری بکنند، یا نکنند، دیگر در شان ما نیست.

سؤال : این شکات دیگری راجع به اعمال ساواک. هم مسئله شکنجه و برخوردشان با سازمانهای چریکی و هم مسئله اینکه چطور در آن سالهای آخر اینها اینطور يك مرتبه ضعیف در مقابل حرکت انقلابیون در ایران شدند. این مسئله هم پیش آمد در مجلس. جوابی به آقای تیمسار مقدم دادند.

آقای بهار : نه خیر، اصولاً چنین مسائلی تا جائیکه من حافظه‌ام یاری میکند بهیچوجه آن موقع عنوان نشد. این مسائلی که بعد ضعف نشان داده شد، بوسیله ساواک یا احتمالاً خود آنها حتی دامن میزدند بعضی جاها.

سؤال : راجع به این نکته توضیح بدهید.

آقای بهار : بدون تردید ما شخصاً، شخصاً، بعضی از ما موریشی را که شناخته شده بودند در آتش زدن بعضی از موسسات و چیزها دخالتشان را دیدیم.

سؤال : چه دلیلی داشت این.

آقای بهار : معلوم نیست.

چلو دار هستند و سرمدار انقلاب هستند و اینها بما گزارش دادند که اینها هستند . آیا این گزارشی که دادند درست است. گفتیم والله تا جایی که اطلاع دارم بله، درست است. ولی چون این چند روز در مشهد نبودم دقیقا نمیتوانم بگویم بهتان که همه اینها هستند یا نیستند. شما گمراه بشوید ولی اگر دستگاه تان يك همچین گزارشی داده حتما درست است. اگر از من می پرسید من تا یقین نکنم نمی توانم بهتان بگویم که کی ما هستند کی ما نیستند. اتفاقا چند روز بعدش بخاطر رسیدگی بهمین چربان تیراندازی در بیمارستان شاهرضا سه وزیر کابینه مامور شدند بروند به مشهد به بخشید دو تا وزیر کابینه و رئیس نظام پزشکی یعنی سپهبد کاتوزیان که وزیر کار بود آقای دکتر مفیدی که وزیر علوم و آموزش بود و آقای دکتر حنیفی برای رئیس سازمان نظام پزشکی اینها رفته بودند مشهد برای تحقیق و آن آیت الله شیرازی آیت الله قمی و آیت الله مرعشی

سؤال : داشتید می فرمودید جناب آقای بهار ادامه بدهید.

آقای بهار : عرض کردم که آقای دکتر مفیدی و سپهبد کاتوزیان و آقای دکتر حنیفی رفته بودند به مشهد برای تحقیقی در همین زمینه و گزارش دادن به دولت. وقتی رفته بودند آنجا اینها بخاطر اینکه بتوانند کاملاً ریشه یابی بکنند اظهار علاقه کرده بودند، که با آیت الله شیرازی، و آیت الله قمی، و آیت الله مرعشی، يك ملاقاتی بکنند. آقایان اینها را نپذیرفته بودند. و اینها خیلی ناراحت شده بودند بخاطر اینکه دیده بودند خوب راه دیگری برای تحقیق نیست. تلفنی از توی اتاق آقای سپهبد امیرعزیزی به مجلس تلفن کردند و خواهش کردند که اگر ممکن است شما بیایید اینجا. که بلکه این آقایان با دخالت شما ما را بپذیرند. من گفتم اگر مدعا همین است من این را تلفنی هم میتوانم انجام بدهم برای اینکه نه وسیله ای الان هست . نه هواپیما پرواز میکند به مشهد، نه ترن هست، نه اتوبوس هست، نه بنزین هست، نمیشد که آمد. حتی راضی شدند که هواپیمای خودشان را که پاهاش رفته بودند به مشهد بفرستند که مرا ببرد به مشهد و برگرداند. گفتم اگر غرض تان فقط همین است. من تلفنی میتوانم جوابش را بهتان بدهم و یا ترتیبش را بدهم گفتند بله، غرض ما همین است. مشهم تلفن کردم اتفاقاً آقای شیرازی گفتند که آقایان میتوانند تشریف بیاورند و آقای مرعشی هم رفته بودند توی همان بیمارستان شاهرضا مستقر شده بودند. که من توی بیمارستان شاهرضا گرفتم با ایشان صحبت کردم، با ایشان صحبت کردم، ایشان هم گفتند که اگر میخواهند بیایند خوب همین جا بیایند، بیایند همین جا توی بیمارستان. همین جا هر مطلبی دارند با من در میان بگذارند بعد هم خیلی صادقانه بمن گفتند که من همین جا باید با حضور اینها دیگر با اینها ملاقات کنم و تماس بگیرم اگر با هم با اینها خلوت بکنم اینها مشکوک میشوند و نمیشود به ایشان بگوئید که بیایند همین جا اگر مطلبی داشته باشند همین جا بمن بگویند که البته من هم گفتم ولی دقیقا اطلاع ندارم که اینها توانستند با اینها ملاقات بکنند یا خیر؟ ولی آنچه بعداً شنیدم با مرحوم شیرازی مثل اینکه توانسته بودند ولی پیش آقای قمی نرفته بودند پیش آقای مرعشی نرفته بودند.

سؤال : بنظر میآید آن دوره وقتی که همان موقع که میگوئید مسئله انحلال ساواک اینها در مجلس پیش آمد کلاً خیلی پیشتر از کتچکاو، راجع به اینکه آینده ساواک چه میشود مجلس کتچکاو پکارهائی بود که تا آن موقع در ساواک شده بود و صحت و سقم فرض کشید مبارزات ساواک علیه چریکها، یا علیه فساد در دولت،

سؤال : آیا این منگورتان ایست که افرادی شاید مثل سران ساواک یعنی نقشی داشتند یا...

آقای بهار : بدون تردید. شاید اصلاً کل ساواک را باید بگوئیم که نقشی داشته.

سؤال : آشوقت شما برآوردتان از این یعنی موقعی که مقدم می آمد در مجلس راجع به نقش آن در ایجاد ثبات در انقلاب که بعدها خیلی این تهمت به ایشان زده شد چه بود.

آقای بهار : من نمی‌دانم که این مسئله تا چه حد برای شما مشخصاً حسی شده باشد که گاهی اوقات آدم یک آدمی را می بیند اولین دفعه دیدارش هم هست اولین دفعه برخوردش هم هست و ازش خوشش می آید و یک احساس نزدیکی نسبت بهش پکند. یک کسی را هم از اول که می بیند، می بیند که نمی تواند باهاش قاطی بشود من این برداشت شخصی خودم و بهش هم دیگر حالا اعتقاد دارم صد درصد. من از روز اول که ایشان را دیدمش یک آدم مرموز باصطلاح ناچوری بشظرم رسید. و هرچه که این دیدارها توی مجلس تجدید میشد. به این اعتقاد راسخ تر میشدم. و ایشان در مسائلی که عنوان میشد ازش سؤال میشد جوابهایی که خودش میداد، کارهایی که بعداً می‌کرد، اینها کاملاً می‌رساند که به اصطلاح آنچه که خودش را ظاهرآ می‌خواهد نشان بدهد نیست. دلیلی هم که من برای ایشکار دارم ایست که ایشان تمام مطالبی که در گفتار و محاوره با اشخاص پیش می‌آمد همه اینها را بعد رفت و این را بصورت گزارش توی پرونده آن اشخاص می گذاشت. در حالی که یک آدمی که در یک جلسه خصوصی یا یک جلسه خارج از حدود و وظایف خودش نشسته و مطالبی را به اشخاص عنوان می‌کند. حق نیستش که آنچه را آنچه گذشته برود باز دمرتبه توی آن کار

...

سؤال : برایش باز باعث دردسر میشد.

آقای بهار : برای همه‌شان شد. برای همه‌شان شد. با هرکسی که به ایشان یک مطلبی گفته بود. بعنوان مثال من گفتم باز هیچوقت راه دور نمیروم مثال غیر از کسی نمی آورم که شاهی خواسته باشد. ایشان برایتان گفتم که از من پرسید که کی ما در مشهد توی انقلاب دخالت داشتند. و یک صورتی را هم برای من خواست. گفت که اینها را بمن گزارش کردند از مشهد. که این اشخاص هستند. من فقط چون شما را میدانم که آنچه سرشناس هستید. و واقعاً با این مراجع تقلید هم ارتباط دارید. دلم می خواهد که بدانم که گزارش اینها صحیح هست یا نه. من برای اینکه حرفی به ایشان نزده باشم که صد درصد مطمئن نباشم گفتم که وقتی من بروم مشهد تحقیق می کنم، به شما می گویم. وقتی رفتیم به مشهد و برگشتیم ایشان مصرأً خواست که خارج از مجلس مرا ببیند یک آقائی را از مامورین فرستاد بمنزل من. که فلاسی اگر ممکن است شما یک پا تا، پیش تیمسار بیایید یا شما کار دارند. ما همین هم هست. به ایشان گفتم که من توی شرایط عادی هم هیچوقت نیادم توی تشکیلات ساواک. آشوقت توی چنین شرایطی بهیچوجه نمی آیم. اگر ایشان کاری دارند بمن فردا صبح توی کمیسیون دادگستری باز همدیگر را می بینیم هر مطلبی دارند می توانند از من پرسند. ایشان رفت و متقاعد شد. برایشان خیلی ثقیل بود که یک کسی رئیس ساواک خواسته باشد و به ایشان بگوید که من نمی آیم. رفت و تلفن کرد که ایشان میگویند که خیلی خوب. اگر نمی خواهند ایشان تشریف بیاورند ببینند توی منزل دیگری، یک جای دیگری، من هم می‌آیم

آنجا هم‌دیگر را ببینیم. گفتیم آنجا هم من نمی آیم. بدلیل اینکه از این خانه‌های امن شما همه شهر مطلع اند. و من آنجا هم نمی آیم. همانطور که گفتیم اگر کاری دارید شما فردا آنجا برای من اسباب باصطلاح حرف و زحمت است. یکی و دو ساعت از این جریان گذشت خود ایشان تلفن کرد که اجازه می فرمائید که ما شرفیاب بشویم. با خیلی ناراحتی که چرا من دعوتش را اجابت نکردم. گفتیم شما می توانید تشریف بیاورید، می خواهید بیایید. ایشان بلند شد آمد خانه ما. و بعد همانجا آن صورت را دو مرتبه درآورد و گفت که آن صورت اینهاست حالا همین ما هستند یا کس دیگری هم غیر از اینها هست. شما این را تأیید می کنید. من آن صورت را وقتی که گوش کردم. دیدم مثلاً "فرض کنید، یکی دو نفر از کسانی که توی این دار و دسته‌ها الان هستند اسمشان توی آنها نیست و بعضی‌ها هم فقط به اعتبار شهرتی که قبلاً داشتند اسمشان هست. درحالی که بپیچ‌وچہ دخالتی ندارند. من اصلاح کردم. گفتیم که نه، این آقا، این آقا، اینهایی که شما می‌گوئید اینها نیستند. ولی اینها که توی صورت شما نیست اینها هم هستند. بقیه‌شان را همانهایی را که بهتان گفتند درست است. این مطلبی را که ایشان من پیش گفتیم عیناً رفته توی پرونده شخص من. حالا توی اطلاعات خودش دارد چیزی بکند به پرونده اطلاعات خودش داشته باشد، پرورد و اینها را ضبطش بکند. و منشاء اطلاعش را حتی بنویسد، هیچ عیبی ندارد. ولی این را بردند و گذاشته‌اند توی پرونده اشخاص. موجب میشود که هر وقت پرونده اینها را نگاه کنند توی این رژیم برایشان اسباب زحمت درست کند. درحالیکه این یک مسئله‌ای نبود که برای کسی بنظر شخص من واقعا" ایجاد مسئولیت کند چون هر زن بیوه‌ای باصطلاح میدانست که کی ما رهبران انقلاب در مشهد هستند، کی ما در یزد هستند، کی ما در تهران، آن مسئله خیلی مهمی نبوده سرتی نبودش که بنده افشاء کرده باشم همه میدانستند. ولی بودش آنجا بهانه بدست افرادی میدهد که هنر را عیب میدانند.

سؤال : این برای شما آشوبت باعث دردسر شده.

آقای بهار : بله، بله.

سؤال : پس جناب بهار شما ضمناً یک خاطره‌ای داشتید از همان موقعی که با گروهی از مجلس ملاقات کرده بودید با شخص اعلیحضرت.

آقای بهار : از مجلس اتفاقاً کسی نبود. از مجلس نبود. یکی از آقایان، از آقایانی بود. که در کاپیته از هاری وزیر هم شد. و مرحوم دکتر مکری بود. آقای دکتر فضل الله صدر بود مثل اینکه.

سؤال : آخر این ملاقات بچه عنوانی پیش آمد.

آقای بهار : این ملاقات برحسب این شده بود که اطلاع پیدا کرده بودند که ما چند نفری هستیم دور هم جمع میشویم و نسبت به امور مملکت علاقمندیم و دلمان می‌خواهد که یک طوری بشود که آن باصطلاح بی نظامی توی مملکت یک طوری بشود که از بین برود. اصلاح بشود. اگر چیزی بنظر ما میرسد تذکری بدهیم، بگوئیم. این بود که یک جلساتی بین خودمان داشتیم و می نشستیم و همین مطالب روژ را با هم‌دیگر می نشستیم صحبت می کردیم. در نتیجه این مسئله رسیده بود به گوش محافل درباری از ما چیزی

کردند. خواستند که يك جلسه‌ای ملاقات داشته باشیم با شخص اعلیحضرت. ترتیب این ملاقات داده شد. ما ۶ نفر بودیم که رفتیم آنجا و در آن جلسه من اسم دکتر مکرى را که بتهائى آوردم بخاطر اینکه مرحوم شده، شاید بقیه‌شان یا مثلاً آن یکی اش در خارج از کشور است ولی بقیه‌شان ممکن است در داخل کشور باشند برای‌شان يك وقتى اسباب زحمتى بشود. در آن جلسه که این ملاقات صورت گرفت. این مرحوم دکتر مکرى با کمال شجاعت رویش را کرد به اعلیحضرت و به ایشان گفتش که اعلیحضرت بمانید همین جا و پای این پله‌های کاخ نیاوران کشته بشوید ولی از مملکت پایتان را نگذارید بیرون. برای اینکه تاریخ برای ما این مسئله را ثابت کرده که اگر شامی، اگر فرمادهمی، تو این مملکت خودت گذاشته و رفته دیگر آن قشون، آن دسته، آن علاقمندان، آن ارتش بکلی از هم پاشیده و شما بروید از مملکت. دو سه مرتبه این مسئله را تکرار کرد و ما هم در حضور اعلیحضرت همه نشسته بودیم. اعلیحضرت هم گفتند که من میروم. ولی پرمی کردم. شما اگر که از بین خودتان هم دلتان بخواهد يك کسی را تعیین بکنید یا من می‌تواند در تماس باشد. من باید بروم. ولی حتماً پرمی کردم. ولی اینکه بروم نمی‌شود حتماً پایستی که بروم.

سؤال : ولی ثقله برگشتن را با قاطعیت می‌گفتند. یا فقط بعنوان اینکه جوابی داده باشند. با اعتقاد می‌گفتند من پرمی‌کردم.

آقای بهار : استنباط که این جورى ميشد. استنباط و برداشت این بود که ایشان میروند بقصد اینکه برگردند و تصور اینکه برگردن را شاید آثروزی ...

سؤال : گمان این را نمی‌کردند.

آقای بهار : اصلاً نمی‌کردند. ولی آنچه که من دیدم در خود ایشان، نه در این جلسه، در يك جلسه‌ای که بعداً من رفته بودم به مشهد برای اینکه از مرحوم شیرازی و قمی که دفعه پیش فکر میکنم که در مطالبی که گفتم حتماً عنوان شده وقتى که صحبت کردم و برگشتم. خودشان مرا احضار کردند. وقتى که رفتیم آنجا کاملاً دیگر در سیمای ایشان پیام و ناامیدی را کاملاً خواندم.

سؤال : این بچه فاصله‌ای بود از ملاقات اولیه.

آقای بهار : این فاصله یکماه هم نبود. من وقتى برگشتم و ایشان را دیدم بقدری متاثر ایشان را دیدم که کاملاً دیگر این تاءثر محسوس و ملموس بود. و وقتیکه خداحافظی کردم که بیایم بیرون از در کاخ نیاوران، دم درب که می‌خواستیم خداحافظی بکنم به وضوح نظرات اشک را گوشه چشم اعلیحضرت دیدم. و وقتى می‌خواستند برگردند از کنار دیوار رفتند. کاملاً محسوس بود که دیگر هیچ امیدی برای خودشان باقی نماند.

سؤال : شما آیا اطلاع دارید که اعلیحضرت تماسی در تمام جریان انقلاب. فرض کنید با آیت الله قمی یا آیت الله شیرازی داشتند مستقیماً.

آقای بهار : مستقیماً خیر.

سؤال : با تیمسار عزیز، اوپسی و غیره .

آقای بهار : من تاجائیکه اطلاع دارم خیر. برای ایشکه هم با آقای شیرازی و آقای قمی می رفتیم و می آمدم و اینجا هم که اگر بود دلیلی نداشت که باز خود من را واسطه بکنند که من بروم يك سؤالی را بکنم. خودشان از طریق دیگری می کردند این سؤال را.

سؤال : در خاتمه می خواستم نظر شما را چون تمام کمبلین قم را در مشهد می شناختید. آیا شناختی هم از رئیس جمهوری فعلی آقای خامنه‌ای و هم دیگر افرادی که دست اندر کار بودند مثل شیخ علی تهرانی که اصلاً مشهدی بودند دارید یا نظری یا خاطره‌ای که بما بگوئید.

آقای بهار : این را من بشما خیلی صادقانه بگویم. خامنه‌ای آقای سیدعلی خامنه‌ای که الان رئیس جمهور است . مرد خوبی است. نسبت به سایر حجج الاسلام آدم با سوادی است.

سؤال : ایشان شاگرد کی بوده یعنی در حوزه علمیه مشهد درس خواند.

آقای بهار : مدتی را حتماً آنجا بوده. او آنجا درس خوانده. ولی این را اطلاع دارم که مدتی هم در جاهای دیگر غیر از مشهد برای تحصیل رفته و تالیفاتی هم دارد. و آدم فوق‌العاده قانع و چپیزی است. مقتصدی است. آدم چطوری بگویم مثل بعضی از آقایان که اسمشان به شکم پارگی یا چیزهای دیگر در رفته ایشان اصلاً اهل این حرفها نیست.

سؤال : از نظر مدیریت یعنی آنچه که حالا در این مقام که قرار گرفتند مدیریت و قاطعیت اداری از آن نظر چطور. آدم محکمی است، آدم ...

آقای بهار : آدم يك دنده‌ای هست، آدم يك دنده‌ای هست. این را با نظر قاطع می توانم بگویم که آدم يك دنده‌ای هست. ولی آدمی است که در موقعی که انقلاب شده بود و آمده بود به تهران و هنوز صحبت رئیس جمهوری این حرفها هم اصلاً نبود. ولی خوب یکی از مهمترین ارکان رژیم بود. زندگی‌اش بهیچوجه با آنچه که قبلاً می کرد فرقی نکرده بود. حتی این اوائل انقلاب توی تهران در يك خانه‌ای که میشود گفت که زیر زمین بود زندگی میکرد و همان زندگی طلبگی خودش را داشت . خانواده‌اش نسبتاً وضعشان بد نیست.

سؤال : یکی از بازارهای مشهد است .

آقای بهار : از بازارهای مشهد است از خانواده خجسته است. و آدمهای هستند نه آنکه آدمهای خیلی شروتمندی باشند. آدمهای هستند که زندگی‌شان بد نبوده زندگی مرفهی داشتند.

سؤال : من میخواستم از شما سوال کنم آیا رابطه‌ای داشت خاتمه‌ای آن دورانی که مشهود بود. با شریعتی یا بقیه آقایان.

آقای بهار : چرا، چرا.

سؤال : بطور مستقیم می شناخت.

آقای بهار : بله، من در جلسات زیادی ایشان را در محافل که دار و دسته شریعتی و مرحوم پدرش چیز می کردند دور هم جمع می شدند بارها ایشان را دیدم.

سؤال : چه از نظر عقیدتی فکر می کردم شاید یک شوخی شریعتی روی تفکر عقاید خاتمه‌ای بود و مسئله اقتصادی داشته میخواستم ببینم آیا رابطه مستقیم وجود داشت شما فرمودید داشته.

آقای بهار : بله. بارها من ایشان را با همدیگر دیدم توی جلسات که در گذشته بعنوان کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد تشکیل میشد که این کانون را بنیانگذارش همین مرحوم آشیخ محمد تقی شریعتی، احمد زاده، اینها بودند. این آقا را هم با سایرین می دیدم، حتی چندین دفعه در یک فروشگاه‌های امت در مشهد که لوازم موتور می فروشند. مال خانواده رحیمیان است. و اینها همیشه از اعضای دانشی کانون بودند. خیلی هم آدمهای خوبی هستند. آنهای وارسته‌ای هستند. و چندین دفعه آقای خاتمه‌ای را خودم توی همان فروشگاه خاور که پاتن این دار و دسته بود دیدمشان.

سؤال : آن وقت شیخ علی تهرانی چطور.

آقای بهار : شیخ علی تهرانی به آن صورت من شخصا با ایشان نزدیکی و آشنایی نداشتم. تا این اندازه را اطلاع دارم که موقعی که می خواست ازدواج بکند که خواهر آقای خاتمه‌ای را خواستگاری کرده بود. یک خورده اینها سختشان بود که باصلاح خواهرشان را به آقای شیخ علی تهرانی بدهند یکی از کسانی که.

سؤال : بچه دلیل .

آقای بهار : سختشان بود. که آن دلیلش را چیزی است که خودشان می دانستند. من هم هیچوقت پرس و جو نکردم که ببینم. یک کسی را که از بستگان من بود و مورد احترام این خانواده بود و چند ماه پیش مرحوم شد. او را واسعه کرد. و او رفته خواستگاری و از آنها خواست موافقت با این ازدواج بکنند. بعد آنها موافقت کردند. ولی آن آقای دیگر آقای طپسی که اسم بردیم. واعظ طپسی که الان در سمت تولیت آستان قدس است. او هم از یک خانواده خوبی است. پدرش مرحوم شیخ غلامرضا واعظ طپسی از واعظ معروف خراسان. بلکه مملکت بود در زمان خودش و وابستگی با خانواده‌های خیلی محترم خراسان دارد.

سؤال : هم آیین تهرائی، هم واعظ طبسی، آنها رابطه‌شان با شریعتی چطور بود. آیا آقای تهرائی را می‌شناخت جزو آن دار و دسته کانون نشر حقایق بود یا ...

آقای بهار : نه بقدر آقای خامنه‌ای من آقای واعظ طبسی را هیچوقت توی دار و دسته کانونی ما ندیدم .

سؤال : تهرائی چطور .

آقای بهار : تهرائی را هم ندیدم توی آن جامعه ولی آقای خامنه‌ای با آنها همیشه آیین رفت و آمد را داشت .

سؤال : آن وقت خامنه‌ای ارتباطش با آیین رژیم مستقما" از طریق خمینی بود یا از طریق بهشتی بود.

آقای بهار : مستقما" از طریق خمینی بود.

سؤال : شاگرد خمینی .

آقای بهار : مستقما" از طریق خمینی بود با هیچکدام دیگر ارتباطی بآن صورت نداشت ارتباط در حد ارتباط عقیدتی چرا :

سؤال : ولی بعنوان پروتوزه.

آقای بهار : بله، نه.

سؤال : آنوقت برادرهایش چطور. آنها هم که در سیامت فعالند.

آقای بهار : برادرهایش نه آن زمان نه حالا قائم بخودشان نمیمنتند. یعنی اگر آقای آسید علی خامنه‌ای باصلاح آیین مقام و آیین عنوان را پیدا نمی کرد آنها آنچه که الان هستند نمی مانند.

سؤال : خیلی متشکر آقای بهار پمپار مستفینش شدیم. خیلی ممنون.

آقای بهار : استدعا میکنم .